

ثواب زیارت و اهمیت خاک کربلا

<?xml encoding="UTF-8?">



خاک کربلا هدیه حضرت امام رضا (علیه السلام)

در کتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده که شخصی گفت (1):

حضرت امام رضا (علیه السلام) برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون بسته را باز کردم دیدم در میان آن خاکی بود، از آن مردی که بسته را آورده بود پرسیدم که این خاک چیست؟ گفت: خاک قبر حائر امام حسین (علیه السلام) است، تا به حال نشده که حضرت چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن جامه و لباس ها یک مقدار تربت کربلا حائر حسین (علیه السلام) نگذارد و می فرماید این تربت کربلا امان است از بلاها باذن و مشیت خداوند متعال.

«السلام علی علی بن موسی الرضا علیه السلام» (2)

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| ما را بود به خانه دل آرزوی تو | از خاک کربلا ی توئیم بوی تو |
| بوئیم خاک کوی توای شاه کربلا | گیریم شمه ای زگلستان کوی تو |
| قبر تو در دلی است که با مهرت آشناست | آن دل که هست روی امیدش بسوی تو |
| بی گوهر ولای تو کس را چه آبرو | کز مخزن و لاست ، در آبروی تو |
| نام تو بر کتیبه آفاق نقش بست | با خامه جلال ز خون گلوی تو |

مسلمان شدن به برکت خاک کربلا

در زمان شاه صفوی سفیری (که در علوم ریاضیه و نجوم مهارتی تمام داشت و گه گاهی هم از ضمائر و اسرار و اخبار غیبیه می گفت) از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود وارد اصفهان شد تا که تحقیقی درباره ملت و اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید.

سلطان وقتی او را دید و از خیالاتش آگاهی پیدا کرد تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود، که از جمله آنها مرحوم آخوند ملامحسن فیض کاشانی (رضوان الله تعالی علیه) که معروف به فیض کاشی بود حضور پیدا کرد.

حضرت آخوند کاشی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود: قانون پادشاهان آن است که از برای سفارت مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و با سواد را اختیار می کنند.

چطور شده که پادشاه فرنگ آدمی مثل تو را انتخاب کرده؟!

سفیر فرنگی خیلی ناراحت شده و بر آشفت و گفت: من خودم دارای علوم و سرآمد تمام علم ها می باشم آن وقت تو به من می گویی، من حکیم و دانا نیستم؟!

مرحوم فیض کاشی فرمود: اگر خود را آدم دانا و فهمیده و تحصیل کرده می دانی بگو ببینم در دست من چیست؟

سفیر مسیحی به فکر فرو رفت و پس از چند دقیقه ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد. مرحوم کاشی لبخندی زد و فرمود: این بود کمالات تو که از این امر جزئی عاجز شدی؟ تو که می گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می دهم چه شد؟

سفیر گفت: قسم به مسیح بن مریم که من متوجه شده ام که در دست تو چیست و آن تربت از تربتهای بهشت است، لیکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا به دست آورده ای؟!

مرحوم آخوند فیض کاشی فرمود: شاید در محاسبات اشتباه کرده ای ! و قواعدی را که در استکشافات این امور به کار برده ای ناقص بوده است ، سفیر مسیحی گفت : خیر این طور نیست ، لکن تو بگو تربت بهشت را از کجا آورده ای ؟

مرحوم فیض فرمودند: آیا اگر بگویم اقرار به حَقانیت اسلام میکنی؟! آنچه در دست من هست تربت پاک آقا سید الشهداء علیه السلام می باشد.

سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلا بود، به سفیر نشان داد و گفت : پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمودند، کربلا قطعه ای از بهشت است . تصدیق سخن توسست ! تو خود اقرار کردی و گفتی ، قواعد و علوم این حدیث من خطاء نمی کند و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را هم در صدق گفتارش اعتراف کردی ، و پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه ای از بهشت است ، مدفون است اگر غیر این بود در بهشت و تربت آن مدفون نمی شد، سفیر چون قاطعیت برهان و دلیل را مشاهده کرد مسلمان شد.(3)

یک دانه تسبیح از تربت کربلا

شیخ طوسی قدس الله سره نقل فرموده که : حسین بن محمد عبدالله از پدرش نقل نمود، که گفت: در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم مردان غریبی را دیدم که به یک طرف نشسته با هم صحبت می کردند. یکی به دیگری می گفت: هیچ می دانی که بر من چه واقع شده ، گفت: نه! گفت: مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری نتوانست آن مرض را تشخیص بدهد تا دیگر نا امید شدم. روزی پیرزنی بنام سلمه که همسایه ما بود به خانه من آمد مرا مضطرب و ناراحت دید گفت اگر من تو را مداوا کنم چه می گویی؟ گفتم! به غیر از این آرزویی ندارم. به خانه خود رفته و پیاله ای از آب پر کرده و آورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی من آن آب را خوردم بعد از چند لحظه خود را صحیح و سالم یافتم، و از آن درد و مرض در من وجود نداشت تا چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض در من نبود. روزی همان عجوزه به خانه من آمد، به او گفتم ای سلمه بگو ببینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کردی! و از آن روز تا به حال دردی احساس نمی کنم و آن مرض برطرف گردید . گفت : یک دانه از تسبیحی که در دست دارم پرسیدم ، که این چه تسبیحی بود، گفت : تسبیح از تربت کربلا بوده است که یک دانه از این تسبیح در آب کرده به تو دادم . من به او پرخاش کردم و گفتم : ای رافضه (ای شیعه) مرا به خاک قبر حسین مداوا کرده بودی ، دیدم غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه خود نرسیده بود که آن مرض بر من برگشت ، و الحال به آن مرض گرفتار و هیچ طبیبی آن را علاج نمی تواند بکند، و من بر خود ایمن نیستم و نمی دانم که حال من چه خواهد شد. در این سخن بودند که مؤذن اذان گفت ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن نمی دانم که حال آن مرد به کجاست و چه به حال او رسیده است. (4)

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| ای مهد پناه بی کسان درگاهت | ای شهد شفاء محبت دلخواهت |
| ای تربت پاک کربلای تو حسین | درد همه را دوی درمانگاهت |

پاورقی ها :

- 1- تحفة المجالس - کرامات الحسینیه ج 1 ص 267.
- 2- توسلات ؛88 داستان فوق در روز شهادت امام رضا علیه السلام نگاشته شد.
- 3- دار السلام - امالی شیخ
- 4- امالی شیخ طوسی ص 258.